

نقد اندیشه دینی تجربه محور

محمد اخوان*

چکیده:

این نوشتار به دنبال ارزیابی اندیشه دینی تجربه محور است. برآیند این پژوهش آن است که التزام به احکام اسلام بنابر چنین اندیشه‌ای، ناچیز یا ناممکن است. لازمه علم‌گرایی و تجربه محوری در حوزه متافیزیک، فیزیکی و کمیتی کردن امور غیرمادی مانند وحی، معجزه و صفات انبیاست و چنین نگرشی به کشف حقیقت یاری نمی‌رساند. در این مقاله، دیدگاه‌های برخی از اندیشمندان معاصر، مانند آقای مهندس بازرگان به عنوان نمونه بررسی می‌شود. گرچه خود وی درصدد التزام به اسلام بوده و بر آن تأکید بسیاری کرده است و توحید و کمال آخرتی را هدف بعثت پیامبران دانسته و راه رسیدن به این اهداف را التزام به دین و دین‌ورزی شمرده است. با وجود برخی باورهای وی که حاصل آنها به چالش کشیدن رئالیسم، نظریه ولایت الهی و رهبری دینی است، هیچ‌گاه نمی‌توان دیندار واقعی بود و رضای خدا را کسب کرد.

واژگان کلیدی: نبوت، امامت، ولایت فقیه، سکولاریسم، رهبری.

akhavan.mohammad89@gmail.com

تاریخ تأیید: ۸۸/۹/۳۰

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه کاشان.

تاریخ دریافت: ۸۷/۱۲/۲۱

طرح مسأله

اگر به راستی باید بنده خدا بود و اقتضای باور توحیدی دین‌ورزی است، راه این عبودیت و تدین، فرمانبری از پیامبران و جانشینان ایشان به عنوان اولیای الهی است. اینک می‌پرسیم آیا بدون این دینداری و اطاعت می‌توان به شایستگی به هدف نهایی یا همان قرب ربوبی و کمال اخروی دست یافت؟ بی‌شک پاسخ منفی است؛ چون ایمان بدون عمل صالح سودی ندارد.

آیا با علم تجربی و حواس پنج‌گانه می‌توان به اموری که قابل مشاهده نیستند، عینیت بخشید؟ حق این است که سهم هریک از حس و عقل عادلانه منظور شوند تا افراط و تفریطی رخ ندهد. گرچه تجربه‌گرایان از جمله آقای مهندس بازرگان، هدف را درست تشخیص داده و از توحید و معاد یاد کرده‌اند، راه رسیدن به این اهداف یعنی التزام نظری و عملی به نبوت، امامت و ولایت فقیه را به درستی نپیموده‌اند. در این نوشتار در پی اثبات این امر هستیم؛ لذا دیدگاه‌های مهندس بازرگان درباره نبوت، امامت و ولایت فقیه را بررسی و نقد خواهیم کرد:

۱. ماهیت وحی و عصمت

حقیقت وحی چیست و واکنش پیامبران در قبال وحی چیست؟ چه نیازی به عصمت وجود دارد؟ و... پاسخ این سؤالات را در آثار مهندس بازرگان با هم مرور می‌کنیم:

پیغمبر ما... موجودی بوده است یک‌سره در تحت سیطره وحی؛ اعم از آنکه وحی را یک امر خارجی مستقل خدایی بشناسیم یا یک نوع تراوشات وجدانی لایشعر... مکانیسم وحی پیغمبران بر ما مجهول است؛ همان طور که مکانیسم الهام هنرمندان نیز بر ما مجهول است. (۱۳۵۷، الف: ۳۳، ۳۴ و ۳۷)

در یکی از آثار بازرگان پس از نقل حدیثی در مورد ترسیدن پیامبر اسلام(ص) به هنگام نزول وحی این مطلب دیده می‌شود:

صاحب المیزان پس از نقل روایات فوق... به تردید و انتقاد حدیث پرداخته، به نظرش غیر قابل قبول می‌آید... به عقیده ما این طرز تفکر و توجیه فرقه‌ای، از آنجا ناشی می‌شود که فرط علاقه و احترام... تمایزها و فضایل و استثنای فوق انسانی... قایل گردند... برای رفع شک پیغمبر نسبت به تنزیل وحی صریحاً دستور مراجعه به اهل کتاب می‌دهد: (یونس / ۹۴) یا مراقبت و حفظ خدا از لغزش‌های او را ذکر می‌کند... خطاب توصیفی «یا ایها المدثر» که تمرکز و توجه خطاب را قطعیت و شدت بخشیده، پیامبر گرامی را از تردید و توهم بیرون آورده است و تا حدودی ایجاد صمیمیت و نزدیکی می‌نماید و داستان نقل شده از سیره و روایت را تأیید می‌کند. ضمن آنکه این فرمان برپا، پس از ضربه و کوفتگی آغازین در جهت خلاف تمایل و نیاز بشری بوده، با خواسته نفس پیغمبر(ص) و برخاسته از شخص او منافات آشکار دارد... در آیه «والرجز فاهجر» از این جهت که یکی از معانی رجز، ممکن است بت و صنم باشد، دستور احتراز از بت‌پرستی و شرک مسلمانان را یافته‌اند و از این قبیل تعبیر و تأویل‌ها و کاسه‌های داغ‌تر از آتش شدن‌ها. (۱۳۷۴، ب: ۱۷، ۱۸، ۳۵ و ۳۶)

مهندس بازرگان در یک مورد، هم به عصمت قائل شده و هم به خطای انبیا! (۱۳۶۱: ۴ / ۳۷۰) در یک جا هم پیامبران را واضع ادیان دانسته است. (۱۳۵۴ / ۵۲) سرانجام می‌گوید:

ابراهیم حق‌گرای حقیقت‌جو پس از رسیدن به آرزوی خود، یافتن رب توانای روزی‌رسان یکتا و خلاصی از اسارت شرک درصدد برمی‌آید که امتی موحد مانند خود بسازد. (۱۳۶۴: ۳۴۴)

اکنون چند نکته درباره وحی و عصمت را مرور می‌کنیم.

۱-۱. تردید در ماهیت وحی

نخستین مشکل در اندیشه تجربه‌گرایان و آقای بازرگان درباره وحی، تردید در ماهیت آن است. گرچه حقیقت وحی جز برای کسی که مخاطب آن قرار می‌گیرد، معلوم حضوری نیست، دست کم برای غیر پیامبر می‌تواند معلوم حصولی قرار گیرد. وحی آن‌گونه که قرآن در مورد پیامبران مطرح کرده است (ر. ک: نساء / ۱۶۳؛ یونس / ۲؛ کهف / ۱۱۰؛ طه / ۱۳؛ هود / ۳۷؛ مؤمنون / ۲۷؛ انبیاء / ۲۵؛ شوری / ۵۱؛ فصلت / ۶) رابطه‌ای میان خدا و پیامبران است که طی آن پیام خدا به آنها می‌رسد. اگر در بحث صفات خدا، تکلم به عنوان صفت فعل به اثبات رسد، از همین واقعیت در مبحث وحی استفاده می‌شود؛ اما مهم این است که کلام، جنبه مادی ندارد و پیام‌رسان نیز مادی نیست و در نتیجه در این زمینه برای غیر مخاطب وحی، استماع و مشاهده‌ای امکان‌پذیر نیست.

حاصل اینکه، تردید در ماهیت وحی و مجهول نامیدن آن روا نیست و اینکه وحی را حاصل شعور درونی پیامبر(ص) بدانیم، به معنای نابغه دانستن ایشان، قطع رابطه او با خدا و ناسازگار با عصمت ایشان و اعجاز قرآن است.

۱-۲. عصمت و توجیه فرقه‌ای

در بحث صفات پیامبران، صفت عصمت کاملاً برجسته است و جنبه کلیدی دارد و نبوت بدون آن هیچ ارزشی ندارد؛ زیرا پیامبر غیر معصوم برای دریافت وحی، پیام‌رسانی، اطاعت شدن و الگو بودن، صلاحیتی ندارد و با دیگران برابر خواهد بود. اگر عصمت پذیرفته شود، گناه و خطا منتفی خواهد بود و با وجود صفت علم، شک و تردید هیچ موردی نخواهد داشت. به هر روی، بحث صفات انبیا جایگاه خود را دارد و برای پذیرش صفات عصمت، علم و... ادله کافی در کتب کلامی اقامه شده است و در نتیجه نسبت دادن شک و تردید، پیروی از تمایلات نفسانی، بت‌پرستی و... به پیامبر گرامی اسلام(ص) تصویری واهی خواهد بود. در ضمن باید توجه داشت صفات انبیا به ویژه عصمت، اعتقاد عموم مسلمانان است (ر. ک: جرجانی، ۱۳۲۵: ۱۷/ ۲۶۳) و اختصاصی

به شیعه ندارد. از این رو فرقه‌ای دانستن آن و اهانت کردن به شیعه نیز قابل قبول نیست و چیزی که با دلیل به اثبات رسید، دیگر تابع احساسات و حب و بغض نخواهد بود.

۱ - ۳. مراجعه پیامبر(ص) به اهل کتاب

درباره آیه ۹۴ سوره یونس و دستور مراجعه پیامبر(ص) به اهل کتاب نیز توجه به چند نکته ضروری است:

اولاً، به ایشان دستور مراجعه که موهم فراگیری از اهل کتاب باشد، داده نشده است؛ چه اینکه قرآن با وصف حجت، گواه و مهیمن بودنش (مائده/ ۴۸) کاملاً غنی است و حتی تحریف‌ها و خطاهای کتب آسمانی پیشین را نیز تصحیح می‌کند. (مائده/ ۱۸ و ۱۹) آنچه در آیه مطرح شده، پرسش از آنهاست.

ثانیاً، پرسش از اهل کتاب نیز به منظور فراگیری نیست؛ بلکه جهت اطمینان بیشتر است؛ نظیر درخواست حضرت ابراهیم(ع) از خدا برای زنده کردن مردگان. (بقره/ ۲۶۰) یا اینکه اقرار گرفتن از آنهاست که هیچ عیبی ندارد.

ثالثاً، تعبیر «فی شک» در آیه و «شاک» بودن برای هر انسانی کاملاً طبیعی است و با عصمت نیز تنافی ندارد. این با «مشکک» بودن تفاوت دارد و هیچ‌گاه چنین نسبتی به ایشان داده نشده است.

رابعاً، مسأله به صورت قضیه شرطیه است؛ نه اینکه فعلیت شک را مطرح کرده باشد. در این آیه و آیه بعدی، پیامبر از شک ورزیدن و تکذیب آیات الهی نهی شده است و این نهی و هشدار نیز جنبه پیش‌گیرانه و احتیاطی دارد، نه دلالت بر تحقق آنها.

۱ - ۴. شرک‌ورزی ابراهیم(ع)

درحالی‌که درباره بت‌پرستی پدر یا عموی حضرت ابراهیم(ع) میان مفسران بحث است و حتی از ساحت پدر ایشان نیز نفی شرک شده، نسبت شرک به خود ایشان جای شگفتی دارد. شخصی که قرآن بر حنیف بودن و مبارزات بی‌امان او با بت‌پرستان تأکید دارد و به قهرمان توحید شهرت یافته، چگونه خود اسیر شرک

شده است؟! شرک با عصمت پیامبران سازگاری ندارد و به هیچ رو سخن بازرگان در این مورد موجه نیست. مفهوم «والرجز فاهجر» نیز نفی فضیلت یا سابقه بت پرستی پیامبر اسلام(ص) نیست؛ بلکه جنبه احتیاطی دارد و با هدف نفی هرگونه سازش و مداهنه با مشرکان صادر شده است؛ مانند «ولا تتبع اهواءهم» (ر. ک: مائده/ ۴۸ و ۴۹؛ شوری/ ۱۵)

۱ - ۵. ساختن ادیان

پیامبران کاملاً تابع وحی الاهی بوده و کمترین تصرفی در آن نمی کرده اند. حال چگونه تمام دین را جعل و وضع کرده اند؟ شارع و واضع دین تنها خداست و نسبت دادن این امر به پیامبران به هیچ رو با عصمت آنان سازگاری ندارد.

۲. ضرورت نبوت؛ قاعده لطف

بخش دیگر بحث، دیدگاه بازرگان درباره قاعده لطف و ضرورت نبوت است:

در منطق اهل کلام چنین عنوان شده است که چون بشر جاهل و ظالم بوده و از برقراری عدالت و اداره صحیح خود عاجز می شود، اگر به حال خود واگذاشته شود، در زمین قتل و فساد کرده و دنیا را به تباهی می کشاند، بر خداوند صاحب لطف واجب است که جهت سرپرستی انسان ها، پیامبران و رهبرانی را مأمور سازد تا آنان را هدایت و بر آنها حکومت کنند. چنین استدلال و استنباط نه تنها پشتوانه قرآنی و سنتی ندارد، بلکه آیات و دلالت های زیادی خلاف آن را نشان می دهد و در عمل هم تحقق چندانی نیافته، خلاف آن سنت جاری و عادی شده است. (۱۳۵۷، الف: ۵۶)

در مواردی قاعده لطف، آیین نامه نویسی و تعیین تکلیف برای خدا دانسته شده

است. (ر. ک: ۱۳۶۱: ۴، ۳۳؛ ۱۳۵۶، الف: ۴۷؛ ۱۳۵۶، ج: ۱۱؛ ۱۳۵۷، الف: ۱۶)

در این قسمت بحث، چند نکته بیان می‌شود:

یک. بر خلاف ادعای مهندس بازرگان، محتوای قاعده لطف این است که ضمن حفظ آزادی انسان، خدا زمینه‌های ترک گناه را از یک سو و انجام طاعت را از سوی دیگر برایش فراهم آورد. (طوسی، ۱۴۰۷: ۳۲۴) ارسال پیامبران نیز بخشی از لطف و عنایت حق درباره بندگان می‌باشد. (همان: ۳۴۸) لذا در قاعده لطف، انسان به هیچ رو تحقیر نشده است؛ بلکه تکریم گشته، بر آزادی او تأکید شده، بر خوشبختی‌اش اشارت رفته و برای ره یافتن به سوی کمال مطلق و وصال او اندیشه شده است. مسأله استقرار حکومت و عدالت در جامعه نیز به طور مستقیم با قاعده لطف ارتباطی ندارد؛ گرچه حاصل پذیرش نبوت، حاکمیت یافتن دین و نبی بر جامعه است که این مورد را توضیح خواهیم داد.

دو. ادعای دیگر بازرگان در مورد بی‌سند بودن قاعده لطف نیز درست نیست. مهم‌ترین سند عقلانی بودن این قاعده، داوری عقل به سود آن است و هیچ نیازی به پشتوانه قرآنی و حدیثی ندارد. آری! اگر متکلمان، قاعده‌ای خلاف شرع ابداع کرده بودند، جای خرده‌گیری داشت. همین‌طور اگر مدعی شده بودند قاعده یادشده شرعی است؛ اما با این همه، هنگامی که این قاعده بر کتاب و سنت عرضه می‌شود، مؤیداتی برای آن پیدا می‌کنیم که ما را در درستی خویش بیشتر قانع می‌کند.

اینک مؤیدهای قرآنی این قاعده را بررسی می‌کنیم. گروهی از آیات، رسالت پیامبر اسلام(ص) و بعضی دیگر از پیامبران را تلاوت آیات، تعلیم کتاب و حکمت، تزکیه و در نتیجه نجات دادن مردم از گمراهی دانسته‌اند: (بقره/ ۱۲۹ و ۱۵۱؛ آل عمران/ ۱۶۴؛ جمعه/ ۲) محتوای این آیات با مفاد قاعده لطف یکی است. برخی دیگر از آیات قرآن، بیان حق، روشنگری، رها کردن مردم از تاریکی و بردن آنها به سوی روشنایی، یادآوری نعمت‌های خدا و یاد دادن شیوه شکرگزاری

به آنها را وظیفه پیامبران دانسته‌اند. (ابراهیم/ ۴ - ۷) پاره‌ای دیگر از آیات، تنها وظیفه رسولان را ابلاغ پیام حق به مردم دانسته‌اند. (عنکبوت/ ۱۸؛ نحل/ ۳۵ و ۸۲؛ مائده/ ۹۲ و ۹۹؛ یس/ ۱۷) در گروهی دیگر از آیات قرآن هم، وظیفه پیامبران بیم دادن و مژده‌دهی به شمار رفته است. (کهف/ ۵۶؛ نحل/ ۳۵ و ۸۲؛ مائده/ ۹۲ و ۹۹؛ یس/ ۱۷) در مورد پیامبر اسلام(ص) نیز مسأله مبشّر و منذر بودن به طور گسترده مطرح شده است. (بقره/ ۱۱۹؛ اسراء/ ۱۰۵؛ احزاب/ ۴۵؛ فتح/ ۸؛ فاطر/ ۲۴؛ سبأ/ ۲۸) در بعضی دیگر از آیات قرآن، احیاء نفوس، رحمت برای جهانیان بودن، خون دل خوردن برای گمراهی مردم، ناراحت بودن به سبب رنج‌های مردم، تلاش برای هدایت مردم و مهربان و دلسوز بودن برای آنها به عنوان اوصاف پیامبر اسلام(ص) بازگو شده است. (انفال/ ۲۴؛ توبه/ ۱۲۸؛ طه/ ۲؛ انبیاء/ ۱۰۷)

آیا این آیات در مجموع نمی‌توانند بیان‌کننده قاعده لطف باشند؟! روایات بسیاری نیز داریم که به خوبی می‌توان مضمون قاعده لطف را از آنها به دست آورد که تنها به جهت رعایت اختصار از بازگویی آنها خودداری می‌شود. (ر. ک: ابن بابویه قمی، ۱۴۰۸: ۱/ ۱۴۵، ۱۴۹ و ۱۵۰: باب‌های ۹۹، ۱۰۲ و ۱۰۳)

سه. مسأله تعیین تکلیف کردن برای خدا و آیین‌نامه نویسی برای او نیز قابل تأمل است؛ زیرا به کمک عقل و در پرتو قاعده لطف، حقیقت مهمی کشف می‌شود و آن اینکه خدا براساس دانش بی‌پایان و حکمت بالغه‌اش به فرستادن پیامبران برای تحقق اهداف والایی اقدام کرده است. در این حالت، عقل برای خدا تکلیفی تعیین نکرده و از یک حقیقت پرده‌برداری نموده است. آن‌گونه که در آیات قرآن مشاهده می‌شود، خدای بزرگ برای خودش تکالیفی معین کرده و خود را ملزم به اجرای آنها کرده است و این تکالیف تقریباً همان‌هایی است که متکلمان به کمک قاعده لطف، برای خدا اثبات کرده‌اند.

اکنون آیاتی از قرآن را برمی‌شمیریم:

- «كُتِبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَرِيبَ فِيهِ.» (انعام / ۱۲)
- «قُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ.» (انعام / ۵۴)
- «وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَائِزٌ وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ.» (نحل / ۹)
- «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.» (عنكبوت / ۶۹)
- «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى.» (لیل / ۱۲)

چهار. در پایان این بخش، اجمالاً یادآور می‌شویم که فلسفه نبوت، راه‌یابی انسان در زندگی فردی و اجتماعی به خدا و دستیابی به سعادت و کمال است که فهم این امر به سه نکته بستگی دارد:

اولاً، ضرورت نیاز انسان به پیامبر از باب نارسایی عقل او نیست؛ بلکه از آن‌روست که خصلت عقل، درک کلیات است، نه جزئیات! بنابراین موفقیت در زندگی باید با وحی انجام گیرد.

ثانیاً، ضرورت اقدام خدا در فرستادن پیامبران نیز به حکمت و هدف‌گرایی او برمی‌گردد. حکمت الهی نیز لازمه علم اوست و آن هم برخاسته از حیات و تجرد اوست. در نتیجه ضرورتی دوجانبه از سوی انسان و خدا، نبوت را ایجاب می‌کند و هیچ‌گیزی از آن نیست.

ثالثاً، اینکه بازرگان در پایان سخنش گفت «در عمل هم تحقق‌چندانی نیافته...» اگر مراد وی نفرستادن پیامبران باشد که این کار عملاً انجام شده است و اگر مرادش عدم تحقق ظلم و فساد به دست بشر باشد که آن هم بسیار بوده هست.

۳. مسأله اعجاز

آقای بازرگان درباره معجزه دوگونه قضاوت کرده است؛ یکی با دید منفی که آن را لازم ندانسته است. (۱۳۵۶ الف: ۷؛ ۱۳۵۷ ب: ۷۶) و بار دیگر با ارزیابی مثبت به

توجیه علمی آن پرداخته است:

چرا در آنجا که مکانیسم قضیه برایمان مجهول است، به ضرورت و دخالت روح قائل می‌شویم و در جای دیگر که کم‌وبیش آگاهی یا عادت پیدا کرده‌ایم، پای ماده و طبیعت را در میان آورده، آن را بدیهی و پدیده [را] تابع قوانین فیزیک و شیمی می‌گیریم؟

معراج حضرت رسول(ص) که به عنوان واقعه و معجزه‌ای نقل شده است، ارتباط و استناد به آیه اول سوره اسرا دارد... تطبیق مسأله و توجیه قضیه با تجربیات زندگی بشری و ملاحظات علمی دچار اشکال فوق‌العاده می‌گردد... اگر بگوییم اعجاز یعنی نفی استثنای قوانین جاری طبیعت... حل این قبیل مسایل خیلی آسان می‌شود...؛ اما اگر معجزات را امور خارج از طبیعت و سنت جاری خلقت ندانسته... درک یا لااقل و امکان قبول معجزات و خارق عادت، احتیاج به توجیه و تحلیل پیدا می‌کند... .

در مورد معراج چنین به نظر می‌آید که راهی جز فرضیه نسبیت و قبول اینکه در آن لحظات حضرت به عوض اینکه طبق معمول ما در فضای سه بعدی زندگی کرده باشد، به طریق حضور و حلول در فضای چهاربعدی یافته... .

وی ادامه می‌دهد:

مرحوم فروغی این طور توجیه می‌کرد که بعید نیست شنوندگان حضرت چنان تحت تأثیر صداقت و صراحت بیانات پیغمبر و فصاحت فوق‌العاده قرآن قرار می‌گرفتند و مجذوب می‌شدند که احساس مشاهده قضایا و حضور در آن حوادث را می‌نمودند و شق القمر را می‌دیدند.

...این دست خدایی و حیات بعدی یحیی و عیسی مافوق شرایط مکانی محدودکننده، معمول بوده و به نحوی با وحدت زمان و نسبیت آن ارتباط

داشته است... کسی که می‌توانسته است به قول انجیل، از دیده‌های جمع، ناپدید شود و... ولادت و رحلتش آزاد از اسارت و حساب عادی زمان باشد، ناچار سیر و سلوک در بعد چهارم فضا داشته است. (همان، ب: ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶ و ۸۷)

اولاً، اعجاز خارج از سنن و قوانین الاهی، از جمله قانون علیّت رخ نمی‌دهد؛ لیکن ما از علت یا علل آن بی‌خبریم و هیچ مشکلی نیز پیش نمی‌آید. ما مجبور نیستیم معجزه را با علم توجیه کنیم؛ چه اینکه هیچ گاه علم نمی‌تواند مدعی شناخت تمام حقایق و قوانین جهان شود. توجیه معراج و امثال آن با نسبیت نیز ضرورتی ندارد؛ زیرا ممکن است عامل حقیقی، چیز دیگری غیر از نسبیت باشد. ثانیاً، توجیه آقای فروغی از مثل شق القمر نیز کاملاً نارواست؛ چه اینکه با این توجیه، معجزه در سطح شعبده بازی فروکاسته می‌شود؛ ولی حقیقت جز این است. در معجزه شق القمر، ماه به طور حقیقی حتی برای مشرکان شکافته می‌شود، نه اینکه نوعی شهود و اشراق یا تخیل برای خواص مؤمنان باشد!

۴. پیامبران و ظلم‌ستیزی یا نبوت بدون ضمانت اجرا

ایده‌ای که مهندس بازرگان کاملاً در ذهن خود پرورانده، نفی وظیفه مبارزه از پیامبران و جداسازی نبوت از ضمانت اجرا بوده است. دیدگاه‌های وی در این مورد به طور فهرست‌گونه به این شرح است:

- هدف رسالت انبیا در شناساندن خدا و آخرت به مردم خلاصه می‌شده است.

(۱۳۵۷، الف: ۴۸، ۵۱ و ۵۲)

- نظام تربیتی و اخلاقی پیامبر(ص) و ائمه، چیزی جز دین و وحی نیست.

(همان: ۲۸ و ۵۵)

- مدیریت و سیاست دنیایی برعهده خود مردم است، نه انبیا. (همان: ۲۸ و ۵۶؛

۱۳۶۴: ۷۳، ۷۴، ۳۵۹، ۳۹۸ و ۴۰۸)

- جهاد به معنای دفاع است، نه تصرف قدرت. (الف: ۲۸ و ۵۷) موسی و ابراهیم(ع) مأمور به مبارزه با فرعون و نمرود نبوده‌اند. (همان: ۵۷؛ ۱۳۶۴: ۳۰۳، ۳۵۵ و ۳۵۶؛ ۱۳۶۱: ۴/ ۲۲۹)
- رسالت حضرت مسیح(ع) منحصر در تعالیم اخلاقی بوده و دوران احساسات، دوره توسعه ادیان بوده است. (الف: ۶۴ - ۶۶، ۶۸ و ۶۹)
- در یکجا آخرت به عنوان هدف رسالت نفی شده است. (الف: ۱۳۵۶، ۱۴)
- سخت‌گیری دین برای اداره جامعه است. (بی‌تا، ب: ۱۴۵)
- پیامبران مأمور مبارزه با دشمنان و عملیات جنبی نبوده‌اند (الف: ۱۳۵۶، ب: ۹) و رسالت آنها جنبه فردی داشته است، نه اجتماعی. (۱۳۶۴: ۳۲۰)
- خدا دستور کفرستیزی و دخالت در دستگاه خلقت را به پیامبران نداده است. (۱۳۶۳: ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۴۰، ۲۴۱ و ۲۴۳)
- پیامبران تنها بشیر و نذیر بوده‌اند. (۱۳۶۲: ۶۵) باید از رفاه مرفهان چشم‌پوشی کرد و متعرض آنان نشد. (۱۳۶۱: ۴/ ۱۹۳)
- ضدیت با امپریالیسم، با شعارهای اسلام انطباق ندارد. (۱۳۶۴: ۵۱) با ترکیب قدرت سیاسی و دیانت روحانی، مصائب قرون وسطا تکرار می‌شود. (همان: ۷۸)
- پیامبران و ائمه، انقلابی عمل نکرده‌اند. (همان: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۴۶ و ۲۴۶) مأموریت حضرت ابراهیم(ع) برای تشکیل امت و سر و سامان دادن به اقتصاد بوده است. (همان: ۳۴۶ - ۳۵۳)
- پیامبران پیرو سیاست گام به گام بوده‌اند. (همان: ۳۲۵ - ۳۳۰)
- رسالت انبیا دویعدی و مربوط به ساختن دنیا و آخرت است. (همان: ۳۰۲)
- امامت حضرت ابراهیم(ع) بعد عقیدتی داشته و امامت به معنای زمامداری سیاسی نیز بوده است. (همان: ۲۴۶ و ۳۷۱)
- با توجه به گنجایش اندک این نوشتار به ناچار پاسخ‌های کوتاهی به این اظهارات می‌دهیم:

۴ - ۱. نتیجه تناقض‌گویی

حاصل اظهارات متناقض مهندس بازرگان این است که ارزش و اعتبار سخنان ایشان به شدت فرو کاسته شده، اعتماد مخاطبان سلب می‌شود.

۴ - ۲. مدیریت سیاسی و نبوت، جدا نبودن دنیا از آخرت

با توجه به عصمت پیامبران، تمام سخنان و اقدامات آنها مبتنی بر وحی و جزء دین بوده است. در نتیجه تلاش‌های اجتماعی، سیاسی، نظامی و تربیتی آنها گواه جدانبودن دنیا از آخرت و دین و مقدمه‌بودن دنیای آباد برای آخرتی مطلوب است. فردی دانستن رسالت آنها، خلاف واقعیت و تلاش‌های آنان در جهت سازندگی اجتماعات، علاوه بر فردسازی آنهاست. تنها دو مورد در قرآن خطاب حضرت ابراهیم(ع) به عمویش دیده می‌شود که آن هم همراه قومش است. (شعرا/ ۷۰؛ زخرف/ ۲۶) اما در موارد دیگر، همه خطاب‌های پیامبران به اقوام خود به صورت عام است. (اعراف/ ۶۵، ۷۳، ۸۰ و ۸۵؛ یونس/ ۷۱، ۸۴؛ هود/ ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۵۰، ۵۲، ۶۱، ۶۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۲ و ۹۳؛ طه/ ۸۶، ۹۰؛ مؤمنون/ ۲۳؛ نحل/ ۴۶؛ عنکبوت/ ۳۶؛ احقاف/ ۲۱ و ...)

۴ - ۳. مبارزات پیامبران با طاغوت‌ها

کارنامه پیامبران آن‌گونه که قرآن بازگو کرده، آکنده از مبارزه با طاغوت‌ها بوده، جای کمترین تردیدی در این مسأله نیست. نخست بنگرید به آیاتی که تقریباً مبارزه را سیره و سنت همگانی پیامبران می‌دانند: (بقره/ ۲۸۵، ۲۸۶؛ آل عمران/ ۱۴۶، ۱۴۸) یا آیه ۶۴ سوره نساء که بدون استثنا مسأله اطاعت شدن پیامبران را برای مبارزات مثبت در قالب بسیج همگانی ضروری مطرح کرده است یا مسأله درخواست اطاعت پیامبران از مردم که به دنبال تقوای الهی مطرح شده و گویای این حقیقت است که تنها ایمان فردی به خدا کافی نیست؛ بلکه اطاعت گروهی نیز ضروری است. نیز بنگرید به زبان حضرت عیسی (آل عمران/ ۵۰؛ زخرف/ ۱۳ و ۶۴)،

فرمان مکرر حضرت نوح (شعراء/ ۱۰۸ و ۱۱۰)، دستور مکرر حضرت هود (شعراء/ ۱۲۶ و ۱۳۱)، سخن مکرر حضرت صالح (شعراء/ ۱۴۴ و ۱۵۰)، فرمان حضرت لوط (شعراء/ ۱۶۳)، امر حضرت شعیب (شعراء/ ۱۷۹)، دستور حضرت نوح (نوح/ ۳)، فرمان پیامبر اسلام(ص) (آل عمران/ ۳۲؛ نور/ ۵۴) نیز بنگرید درباره برخی از انبیای بنی اسرائیل (بقره/ ۲۴۶ - ۲۵۱) حضرت موسی (مائده/ ۲۰ - ۲۶)، حضرت ابراهیم (انعام/ ۷۴ - ۸۱)، حضرت هود (اعراف/ ۶۵ - ۷۲)، حضرت صالح (اعراف/ ۷۳ - ۷۹) و حضرت موسی (اعراف/ ۱۰۳ - ۱۰۵؛ یونس/ ۷۸). اگر دین و آخرت از دنیا جداست، پس این آیات و دستورها چه مفهومی دارند؟!

۴ - ۴. شعارهای اسلام و امپریالیسم

خوب بود مهندس بازرگان روشن می‌کرد کدام شعارهای اسلام به سود امپریالیسم یا نافی مبارزه با آن است. به راستی که ادعای وی شگفت‌آور است.

۴ - ۵. تفاوت اسلام با مسیحیت

میان اسلام سرافراز با مسیحیت تحریف‌شده تفاوت است. ترکیب قدرت و سیاست در قرون وسطا فاجعه بار بوده است، آیا درباره اسلام و حکومت پیامبر(ص) و علی(ع) نیز باید همین‌گونه قضاوت کرد یا ولی فقیه واجد شرایط را با پاپ مساوی دانست؟!

۴ - ۶. مفهوم امامت

معلوم نیست ایشان به چه دلیل برای امامت، تنها مفهوم اعتقادی قائل شده است؛ با اینکه کاربردهای این واژه، چه در مورد ائمه حق و چه ائمه باطل، زمامداری سیاسی را مطرح کرده است. (توبه/ ۱۲؛ انبیاء/ ۷۳؛ قصص/ ۵ و ۴۱؛ سجده/ ۲۴) چگونه امامت سیاسی پیامبر اولوالعزمی چون حضرت ابراهیم(ع) برای مردم می‌تواند تنها بعد عقیدتی داشته باشد، با اینکه ایشان اسوه پیامبر اسلام(ص) و مؤمنان دانسته شده است؟ (ممتحنه/ ۴ و ۶) اگر پیامبر اسلام(ص) نیز تنها پیشوای

اعتقادی بوده است، پس فرمان اطاعت بی‌قید و شرط از ایشان چه مفهومی دارد؟ (آل عمران/ ۳۲؛ نساء/ ۵۹ و ۶۵؛ محمد/ ۳۳؛ احزاب/ ۳۶؛ حشر/ ۷) اگر امامت، عهد نام گرفته (بقره/ ۱۲۴) مفهومی جز امامت سیاسی ندارد و اعتقاد بدون عمل و اطاعت سیاسی نیز ارزشی ندارد.

۵. حکومت شورایی و حکومت‌گریزی

مهندس بازرگان بر شورایی بودن حکومت در اسلام و پیروی پیامبر(ص) و ائمه(ع) از رأی اکثریت مردم پای فشرده است (۱۳۶۳: ۱۹۷ و ۲۰۲) و با استناد به عهدنامه مالک اشتر و نهج‌البلاغه، تفکیک کامل دین از سیاست را مطرح کرده است. (۱۳۵۷، الف: ۵۰؛ ۱۳۶۳: ۱۹۴ و ۱۹۵؛ ۱۳۶۴: ۳۷۲)
وی می‌گوید:

جنگ و شهادت یا قیام و نهضت امام حسین(ع) و اصحاب او علاوه بر آنکه یک عمل دفاعی صددرصد در حفظ حیثیت اسلام و جان و ناموسشان بود، نشانی از این حقیقت می‌داد که خلافت و حکومت از دیدگاه امام و اسلام، نه از آن یزید و خلفاست، نه از آن خودشان و نه از آن خدا؛ بلکه از آن امت به انتخاب خودشان است. (همو، ۱۳۶۳: ۵۰)

در این بخش نیز توجه به چند نکته ضروری است:
یک. مسأله نقش مردم در حکومت اسلامی و میزان آن، مبحث بسیار مهمی است که مهندس بازرگان آن را به شایستگی مطرح نکرده است. وی از آیه شورا برای ارزش رأی اکثریت و حکومت شورایی بهره گرفته است؛ درحالی‌که مشورت با انتخاب فرق دارد و ادله شورا ربطی با انتخابات ندارد. اگر انتخاب از ادله بیعت استفاده شود، باید به بررسی مفاد و میزان دلالت آنها پرداخته شود که اکنون جای آن نیست و ایشان نیز ابتدا به آنها توجه نکرده است.

براساس بحث‌های سابق می‌توان نصب الاهی و صلاحیت پیامبر(ص) و امام(ع) برای زمامداری را نتیجه گرفت و لزوم اطاعت مردم از آنان نیز براساس آن ادله محرز است؛ اما نفی حق حاکمیت از آنها کاری بی‌وجه است و لزوم مشورت با نصب الاهی منافات ندارد؛ بلکه پس از حصول مشروعیت از راه نصب الاهی در مورد پیشوایان معصوم، مشورت آنها با مردم معنا پیدا می‌کند.

دو. در حکومت دینی مانند هر حکومت دیگر، رعایت و اجرای قوانین الزامی است و اصولاً آزادی کور در جامعه به معنای بی‌اعتنایی به قانون و حاکمیت و بی‌احترامی به خود مردمی است که قانون را پذیرفته‌اند. آزادی و عدم اجباری که بازرگان مطرح می‌کند، نافی اصل حکومت و مساوی با هرج و مرج است؛ الزامی که از ناحیه قانون و حکومت برای شهروندان ایجاد می‌شود. چون قانون همان خواست مردم است، بالاترین ارزش را دارد. آزادی عقیده و عمل نیز به استناد آیه «لا اکراه فی الدین» بی‌مفهوم است؛ چون عدم اکراه در مقام تحقیق، پیش از پذیرش دین است، نه پس از آن و هنگام عمل به احکام و مقررات آن. عهدنامه مالک اشتر نیز که وصول خراج و اجرای حدود را مطرح کرده، برخلاف مدعای بازرگان است. خود وی نیز در جای دیگر، مقررات دولتی را لازم الرعایه دانسته است. (۱۳۶۴: ۴۱۰)

سه. اگر کار امام حسین(ع) نیز دفاعی بود، چرا در خانه خویش نماند و اگر چنین کرده بود و یا به عنوان یک اقدام دفاعی و تقیه‌ای بیعت کرده بود، چه مسأله‌ای پیش می‌آمد؟ اگر کار ایشان تعرضی نبود، چرا مسأله امر به معروف و نهی از منکر، نامشروع بودن حکومت یزید، پاسخ به درخواست کوفیان و اقداماتی از این دست را انجام داد؟ اگر حکومت از آن مردم بود و وظیفه برپایی آن برعهده خودشان بود، پس مداخله امام حسین(ع) در این امر چه معنایی داشت؟ چهار. قیام امام حسین(ع) در برابر یزید، دفاع از دین بود؛ زیرا اصول و فروع آن با رفتار بنی‌امیه در معرض تهدید و نابودی قرار گرفته بود و ایشان مجبور شد در نبردی نابرابر، از دین دفاع کند.

۶. فقه، ولایت فقیه

در ادامه بحث اشاره‌گونه امامت در آثار مهندس بازرگان، نوبت به بحث ولایت فقیه و داوری وی درباره فقه می‌رسد. اینک عبارت‌های ایشان را بازخوانی می‌کنیم:

فقه ما در خم اول کوچه مانده؛ بلکه با شاخ و برگ‌ها، خم‌های بدون مخرجی مانند تار عنکبوت اضافه کرده است. (بی‌تا، ب: ۵۳ و ۵۴)

تنها ۴/۵ درصد آیات قرآن مربوط به احکام فقهی است. (۱۳۵۶، الف: ۲۸) اگر فقه بخواهد تمام انرژی معرفتی را بگیرد، حالت سرطان را می‌یابد. (۱۳۷۴: ۵۸) احکام فقهی، کمتر از دو درصد آیات قرآن را تشکیل می‌دهد. (۱۳۵۷، الف: ۵۲) قرآن نسبت به احکام فقهی خیلی به اختصار و اجمال گذرانده است. (۱۳۵۶، ج: ۸۳)

فقه جزء کوچکی از قرآن را تشکیل می‌دهد و آیات تربیتی و اخلاقی، سهم بیشتری در قرآن دارند. (۱۳۶۱: ۱ / ۹۹)

احکام فقهی، خشک و تعبدی‌اند. (همان: ۴ / ۹۰)
فقیه، بت جاندار و فقاقت، شرکی مانند آنچه از دیرها، معابد و طریقت‌ها سرزده، می‌باشد. (۱۳۶۴: ۴۰۹ و ۴۱۰)

ولایت فقیه، دنیاطلبی از راه دین و تقدس و ریاست‌خواهی است. (همان: ۳۸۰)
ولایت فقیه با آرا و دخالت مردم شکل می‌گیرد، نه الزام و اجبار آنها و مخاطبان ادله ولایت فقیه مردم‌اند. (همان: ۷۸؛ ۱۳۶۱: ۴ / ۳۵۵ - ۳۵۷)

در پاسخ به این اظهارات به مطالب کوتاه زیر توجه فرمایید:

۶-۱. کمیت و کیفیت فقه

اینکه سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب و مطرح شدن ولایت فقیه، تعرض به فقه و

تحقیر آن از سوی بازرگان انجام گرفته، گویای این است که ناراحتی وی ریشه‌دار و ناشی از عدم شناخت فقه بوده است؛ نه کمیت فقه پایین است و نه کیفیتی خشک و نامطبوع دارد. اگر ابواب فقه با دقت مرور شود، بیشتر شوون فردی و اجتماعی زندگی انسان زیر نگین آن قرار خواهد گرفت. اگر رسالت دین و وحی هم به درستی درک شود، تمام یا بسیاری از آیات قرآن، آیات الاحکام خواهند بود. آیات اخلاقی و تربیتی که جای خود دارد، حتی پیام آیات توحید و معاد نیز در زندگی و سلوک انسان تجلی خواهد کرد. مهم این است که دید ما نسبت به دین، وحی، انسان و جهان درست باشد. در این صورت با دیدی انسان‌گرایانه، که کمال و سعادت انسان را هدف قرار دهد، فقه ارزیابی شده، در چند مسأله طهارت، نجاست و عبادت خلاصه نخواهد شد.

۶-۲. ماهیت فقاہت

فقاہت، فهم احکام الهی از منابع مربوط و سپس فتوا دادن است. فقیه مدعی نیست که منصب پیامبر(ص) را اشغال کرده، به او وحی می‌شود تا متهم به بت شده، به کشیش، خاخام و قطب تشبیه شود و در نتیجه مردم پیرو او مشرک به حساب آیند! فقیهان کارشناسان دین هستند و دین بدون کارشناس بی‌ارزش است؛ چنانکه در همه زمینه‌ها و جنبه‌های زندگی، وجود کارشناس گریزناپذیر است. فقیه یعنی دین‌شناس و فقه اکبر یعنی دین‌شناسی که فقه اصطلاحی نیز مبتنی بر آن اسلام‌شناسی همه جانبه است.

۶-۳. شرایط ولی فقیه

اگر بر ویژگی فقاہت، شرایط دیگری از قبیل عدالت، تقوا، زمان‌شناسی، مدیریت سیاسی، فضایل اخلاقی و... افزوده شود. صلاحیت فقیه برای رهبری و ولایت وی را نتیجه می‌دهد. به این ترتیب، دغدغه ریاست‌خواهی، دنیاطلبی، زهدفروشی و... در

میان نخواهد بود. وجود قانون در نظام اسلامی برای نظارت بر عملکرد رهبر نیز عامل اطمینان‌بخش دیگری است.

۶-۴. نقش مردم در نظام اسلامی

ولایت فقیه از یک سو منصبی شرعی است که مشروعیت آن در گرو امضای شارع و ادله آن است و از سوی دیگر برای عینیت یافتن این منصب، گرایش مردم و مقبولیت مردمی نیز ضرورت دارد. با این وصف، رهبری نظام اسلامی، نه مانند دموکراسی‌های رایج دنیا، بریده از دین است که زمام آن کاملاً به دست مردم باشد و نه جنبه اکراه و اجبار وجود دارد که مردم نقشی نداشته باشند. همین که آقای بازرگان به وجود ادله شرعی قائل شده، نشان این است که ولایت فقیه مربوط به شرع است و همین که مردم را مخاطب آن ادله دانسته، گواه بر مردمی بودن این نظام است؛ اما جان سخن این است که پس از شکل‌گیری این نظام حکومتی با حضور مردم، دیگر سخن از آزادی مطلق و هرج و مرج وجهی ندارد.

۷. دین‌ورزی

به عقیده مهندس بازرگان، دین‌ورزی، دین‌داری و دین‌مداری عملی به معنای مدیریت دنیایی، به چند دلیل نادرست است؛ یکی اینکه، خدا از بعثت پیامبران جز خودش و آخرت، هدف دیگری در نظر نگرفته است. دیگر اینکه، مؤمنان نیز جز عمل به احکام فقهی و شرعی، هدف دیگری ندارند. سوم اینکه، محتوای دین و اهداف و اصولش نیز پرداختن به امور دنیایی نیست. چهارم آنکه، بشر ذاتاً خودبین و نزدیک‌نگر است و دین می‌خواهد او را از این وضع رها ساخته، وی را متوجه آخرت سازد. (۱۳۵۷، الف: ۴۶ - ۴۸)

اولاً، بازگشت به مباحث خداشناسی و صفات خدا نشان می‌دهد پرداختن به دنیا، ساختن آن و ساختن خویش در دنیا، لازمه پای‌بندی به حکمت الهی است و قرب به خدا و کمال اخروی نیز راهی جز عبور از گذرگاه دنیا ندارد.

ثانیاً، دنیای مذموم دنیایی است که اصالت یافته، هدف قرار گیرد و از خدا جدا شود؛ لیکن دنیایی که صنع و آیه حق تعالی است و همواره انسان را به یاد او می‌اندازد، ممدوح است و قهراً دین برای مدیریت چنین دنیایی برنامه دارد.

ثالثاً، بازرگان به تحلیل‌های بزرگانی مانند شهید صدر(ره) توجه نکرده است که میان مکتب اقتصادی و علم اقتصاد فرق گذاشته‌اند. آنچه دین به دنبال آن است، ترسیم خطوط کلی ایدئولوژیک و بیان مکتب اقتصادی است و این جدای از علم اقتصاد است که توصیفی و مربوط به واقعیت‌های اقتصادی مانند نرخ تورم است. بدین‌سان دین نه به علم اقتصاد می‌پردازد و نه به هیچ رو در آن مداخله می‌کند؛ بلکه به مدیریت کلان اقتصاد می‌پردازد.

رابعاً، اگر مؤمنان به درستی از محتوای دین آگاه شوند، خواهان مکاتب اقتصادی، سیاسی، حقوقی و... برآمده از دین می‌شوند؛ چنانکه در جریان انقلاب اسلامی ایران شدند و نخواستن آنان در گذشته، دلیل تهی بودن دین از این نظام‌ها و مکاتب نیست.

خامساً، خود بازرگان به کمال دین در بعد جهان‌بینی و ایدئولوژی قائل شده است. (همان: ۵۴) اینک سؤال این است که چرا وی دین کامل حق - بنابر آیاتی مانند آیه ۳ مائده - را تهی از دستورالعمل‌های زندگی می‌داند؟

سادساً، در باب خودنگری و نزدیک‌بینی ذاتی بشر نیز گفتنی است که انسان جز غریزه، استعدادهای فطری متعالی نیز دارد. پس صرفاً دنیابین نیست و لابد توصیه دین به آخرت از این رو بوده که انسان استعداد آخرت‌گرایی هم دارد؛ به علاوه توجه دین به آخرت با مقدمه قرار دادن دنیاست؛ همان چیزی که خود وی در همان مقاله یادآوری کرده است.

اینک این سؤال مطرح است که چرا بازرگان در پایان عمرش کوشید اسلامی را که عمری مکتب مبارزه می‌دانست، ناکارآمد پنداشته، آن را در عرصه اقتصاد، سیاست و اجتماع بی‌محتوا بداند؟! آن‌گونه که از سخنان ایشان در مقاله «آخرت و

خدا، هدف بعثت انبیا» برمی‌آید، وی به شدت شیفته انواع مکاتب غربی بوده و آنها را مترقی نامیده است. (همان: ۴۷) از این رو طبیعی است که نسبت به نیازمندی اسلام به آنها قانع شود.

در این باره نیز نکاتی وجود دارد:

یک. مگر جز این است که ناسیونالیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم و کمونیسم که وی به مترقی بودنشان تصریح کرده، مکاتب بشری هستند؟ مکتب نیز مرکب از جهان‌بینی و ایدئولوژی است و به کلیات می‌پردازد و با علم که توصیفی و جزئی‌نگر است، فرق دارد. پس چرا آنها مترقی و قادر به ساختن دنیای بشر هستند و اسلام به عنوان مکتبی الهی ناقص است و نمی‌تواند دنیا را بسازد؟!

دوم. اگر به نظر وی، آن مکاتب مترقی هستند، پس چرا در همان مقاله چندین بار (همان: ۴۷، ۵۳، ۵۸ و ۶۱) آنها را ناقص، دنیاگرا و فروتر از اسلام دانسته، رسالت خویش را نقد آنها شمرده است؟ وی از یک سو از آنها تجلیل می‌کند و از سوی دیگر می‌خواهد نقصشان را آشکار سازد. از یک طرف آنها را ناقص می‌شمرد و از سوی دیگر، آنها را رقبایی می‌داند که منافع روحانیت را به خطر افکنده‌اند و اینان از آنها احساس خطر می‌کنند!

سوم. نقد منطقی و واقع‌بینانه مکاتب غربی - همان کاری که بازرگان انجام نداده - سبب می‌شود عیوب آنها آشکار شود و در عوض، اسلام بر آنها برتری یابد. راز برتری اسلام را نیز می‌توان در غنای جهان‌بینی و ایدئولوژی این مکتب دید. مهندس بازرگان از یک سو مارکسیسم و سوسیالیسم را چنان ناچیز دیده و گفته است از هر نظر، آنها به پای جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی نمی‌رسند (همان: ۵۸) و از سوی دیگر، فقه اسلامی را آن‌گونه ضعیف شمرده که معتقد شده احکام فقهی کمتر از دو درصد آیات قرآن هستند. (همان/ ۵۲)

نظر شما درباره این تناقض‌گویی چیست؟ اگر اسلام در جهان‌بینی و ایدئولوژی غنی است و مارکسیسم و سوسیالیسم به پای آن نمی‌رسند، چرا این قدر به لحاظ

فقهی ناتوان است؟ ضمناً وی دچار تناقض گویی دیگری نیز شده است؛ زیرا پیش تر از کتاب/نگیزه مذهب وی آوردیم که ۴/۵ درصد آیات قرآن را آیات فقهی دانسته بود؛ ولی هر دو سخن وی نادرست است؛ زیرا او با آمارگیری سطحی، آیات مربوط به عبادات، طهارات، خوردنی ها و... را ۲ یا ۴/۵ درصد شمرده است؛ درحالی که آیات الاحکام قرآن به هیچ رو در اینها خلاصه نمی شود؛ زیرا همه روابط اجتماعی، حقوقی، اخلاقی، سیاسی، فرهنگی و مانند اینها که در قرآن بیان شده اند، احکام و مقررات مربوط به زندگی هستند و همه آنها «فقه اکبر» را تشکیل می دهند. پس اکثر قریب به اتفاق آیات قرآن حتی داستان های مربوط به اقوام گذشته، آیات فقهی هستند؛ زیرا همان ملاکی را که بازرگان برای مکاتب غربی و سبب تنظیم روابط و تحولات اجتماعی می داند، دارا هستند.

آقای بازرگان در همین مقاله مورد بحث، می گوید: در مورد حرمت شراب در هیچ کجای قرآن نمی گوید چون ضرر جسمی دارد، ممنوع است؛ بلکه در اولین آیه نازل شده در این باب می گوید در حال مستی نماز نخوانید (نساء/ ۴۳) و پس از نزول دو آیه یا دو دستور تکمیلی درباره شراب و قمار، پای شیطان را به میان می آورد که عامل دشمنی میان مؤمنان و مانع ذکر خدا می شود. (مائده/ ۹۱)

لیکن ایشان غفلت کرده که آیه سوره نساء، نخستین آیه نیست؛ بلکه آیه ۶۷ سوره نحل در مکه به دو نوع بهره گیری از خرما و انگور، یکی خوب و دیگری زیان بار اشاره کرده است و هر دو را نیز نشانه ای برای خردمندان دانسته است! یعنی قبل از هر چیز به زیان های جسمی و روحی مشروب پرداخته است؛ آنگاه چگونه ایشان منکر این امر شده است؟ در آیه ۲۱۹ سوره بقره، نخستین سوره مدنی، نیز که گام دوم در این باره برداشته شده، باز به منافع و زیان های مشروب، اشاره و ضررهایش بیش از سودهایش دانسته شده است. سپس در آیه ۴۳ سوره نساء حکم تحریم مشروبات هنگام نماز آمده و سرانجام تحریم مطلق در آیه ۹۱ سوره مائده بیان شده است که در آن نیز زیان های اجتماعی مقدم بر تأثیرات منفی بر عبادت و

نماز آمده است. بنابراین مثال ایشان کاملاً خطاست.

البته او در آن مقاله، مثال‌هایی درباره حرمت ربا و حسن انفاق نیز آورده که به همین نحو مرتکب خطا شده است و با مراجعه به آیات مربوط به این دو موضوع، روشن می‌شود که آثار مثبت و منفی اقتصادی و اجتماعی این دو، عوامل اصلی حرمت یکی و حسن دیگری هستند، نه اینکه از این دو پدیده مادی صرفاً تحلیل اخلاقی شود. از این بحث به سبب اطاله سخن می‌گذریم؛ اما نتیجه بحث، غنای ایدئولوژیک اسلام است.

موضوع دیگری که در مقاله ایشان جلب نظر می‌کند و مربوط به قرآن هم هست، انکار اعجاز علمی قرآن است. وی که تا آن تاریخ، اعتقاد به نظم ریاضی قرآن و اعجاز علمی آن داشته، با نگاشتن کتاب‌هایی چون سیر تحول قرآن و پا به پای وحی آن را نشان داده است، در پایان عمرش در این مقاله مدعی شده در هیچ آیه‌ای درس ریاضیات، زمین‌شناسی، فلسفه، فیزیک و الکترونیک نیست.

اولاً، به طور کلی اعجاز علمی قرآن به معنای وجود حجم بالایی از آیات شامل حقایق مسلم علمی در قرآن نیست؛ بلکه با مشاهده حداقل‌هایی در رشته‌های گوناگون علوم تجربی و عقلی در قرآن نیز اعجاز علمی قرآن و غیر بشری بودنش در عصری که ابداً از آن حقایق خبری نبوده است، آشکار می‌شود و می‌فهمیم قرآن برآمده از دانش بی‌کران خالق طبیعت است که کاملاً بر اسرار آفریده‌هایش آگاه بوده است.

ثانیاً، آیات فراوانی در قرآن درباره آغاز آفرینش، آفرینش آسمان‌ها و زمین، آفرینش موجودات گوناگون، زوجیت عمومی در انسان و غیر انسان، شگفتی‌های آسمان‌ها و فضا، حرکت سیارات و اجرام آسمانی، جاذبه زمین، تشکیل ابرها بر اثر وزش باده‌ها، ریزش باران، نحوه رویش گیاهان و بسیاری حقایق طبیعی دیگر آمده است. با این وصف، چگونه - ولو به طور اجمال و غیرمستقیم - اعجاز علمی در قرآن نیست؟!

ثالثاً، به طریق اولی، حقایق عقلی و فلسفی در قرآن از آیات مربوط به اصول اعتقادی و مسایل حقوقی و اخلاقی و مانند آنها به روشنی به دست می‌آید. پس چگونه وی مدعی است در هیچ آیه‌ای به برهان فلسفی پرداخته نشده است؟ بی‌شک در این باره نمی‌توان در این مقاله وارد بحث شد و گرنه در جای خود به اثبات رسیده است.

با احراز غنای علمی و عملی قرآن به عنوان سند اسلام، می‌توان اسلام را دین زندگی و حکومت دانست. امری که بازرگان کوشیده آن را حتی از پیشوایان معصوم دین نیز سلب کند. وی از یک سو می‌گوید نباید نگران افتادن حکومت و سرنوشت مسلمانان به دست ناهلان و عساکر شیطان بود (همان: ۵۶)؛ درحالی که نهی صریح قرآنی در این باب از قبیل «ولا تطیعوا امر المرفین» (شعراء/ ۱۵۱) است، چگونه نباید نگران بود؟ اینکه به طور کلی هرگونه سلطه کافران بر مسلمانان ممنوع شده است (نساء/ ۱۴۱)، چگونه باید در این مورد تساهل کرد؟

او از سوی دیگر، حق حاکمیت پیامبر اسلام(ص) بر مردم یا برخی پیامبران یهود در این باب را استثنا شمرده و گفته آنجا که پای دین در میان است، «الله اعلم حیث یجعل رسالته» مطرح است؛ ولی آنجا که پای اداره امت و امور دنیایی پیش می‌آید، قانون و دستور «و شاورهم فی الامر» حاکم است و پیغمبر(ص) از حدود تذکر و ابلاغ پا فراتر نگذارده، موکل و مسیطر بر مردم نیست. (همان/ ۵۶، ۵۷) وی در جای دیگر از علمای مخالف مشروطه نیز انتقاد کرده که چرا آیه مشورت را تفننی و تشویقی دانسته‌اند و بنابر ادامه آن، تشخیص و تصمیم پیامبر(ص) را مقدم دانسته‌اند. (همان/ ۵۸)

در این باره به چند نکته اشاره می‌شود:

یک. استثنایی که بازرگان برای پیامبر اسلام(ص) قائل شده، صحیح نیست و آیاتی که ولایت مطلقه و اطاعت مطلقه ایشان و سایر پیشوایان معصوم را مطرح

کرده‌اند (احزاب/ ۶؛ نساء/ ۵۹؛ مائده/ ۵۵) به صراحت سخن او را نفی کرده، ائمه(ع) را نیز شریک در ولایت و وجوب اطاعت با پیامبر(ص) می‌شمارند. پس آنها نیز مأمور به تشکیل حکومت بوده، لزوم اطاعت داشته‌اند و موانع خارجی باعث تحقق نیافتن حاکمیت آنها شده است.

دو. پیامبر اسلام(ص) افزون بر منصب نبوت (اعراف/ ۱۵۷؛ جمعه/ ۲؛ آل عمران/ ۱۶۴) دارای منصب ولایت کامل و رهبری سیاسی (احزاب/ ۶، ۲۱ و ۳۶؛ حشر/ ۷؛ توبه/ ۱۰۳) و مرجعیت علمی (نحل/ ۴۴؛ احزاب/ ۳۳) بوده است و فرزندان معصوم ایشان نیز این دو منصب اخیر را بنابر همان آیات داشته‌اند. پس چگونه حکومت از اهل بیت(ع) نفی شده و زمام آن کاملاً به دست مردم داده شده است؟

سه. ایشان در این مقاله، تشیع خویش را آشکار ساخته است؛ ولی تعجب این است که مانند اهل سنت که خلافت پس از پیامبر(ص) را در گرو شورا و بیعت دانسته‌اند، آن را تابع دموکراسی و رأی مردم می‌دانند! این نیز تناقض است.

چهار. وقتی مقام نبوت و وصایت - و بنابر دستور پیامبر(ص) و امام(ع) مقام ولی فقیه - انتصابی و از سوی خداست، ملاک‌های شورا و بیعت - به رغم مشروعیتی که دارند و در قرآن از آنها یاد شده است - در طول نصب الهی قرار می‌گیرند؛ زیرا آن‌گاه که خدا پیغمبر(ص) و امام(ع) را نصب کرده، مشروعیت آنها را مشروط به بیعت مردم با آنها نساخته یا رهبری شورایی را مطرح نکرده است. پس در اصل بر خورداری آنها از مقام ولایت، شورا و بیعت هیچ نقشی ندارند.

پنجم. مهندس بازرگان بنابر آیه ۲۵ سوره حدید که در آن «ناس» نقش فاعلی دارد، حکومت را از آن مردم می‌داند، صحیح نیست؛ زیرا این آیه، مردم را به اجرای عدالت مکلف می‌داند؛ چنانکه آیاتی مانند ۵۹ سوره نساء نیز مردم را به پیروی از پیامبر(ص) و اولی الامر فرمان داده‌اند. پس از یک سو تکلیف مردم، اطاعت، اجرای عدالت و... است و از سوی دیگر، حق بشری آنها نیز انتخاب حاکم است و در این مورد حق و تکلیف اجتماع می‌کنند.

مهندس بازرگان در مقاله مورد بحث، آفت‌هایی را نیز برای حکومت‌های دینی برشمرده است. پاسخ نقضی به ایشان آن است که مگر این آفات در سایر نظام‌های حکومتی، حتی دموکراتیک‌ترین آنها وجود ندارد؟ مگر در کشورهای غربی سوءاستفاده‌های سیاسی، مالی و اخلاقی در میان رهبران مردمی دیده نمی‌شود؟ پس مشکل جای دیگر است و دموکراسی درمان اصلی نیست.

اما پاسخ حلی این است که مواردی که وی یادآور شده، به ذات حکومت دینی برنمی‌گردد و حاکم واجد شرایط، مشکلاتی که او گفته است، ایجاد نمی‌کند؛ بلکه در صورت نبودن شرایط، در دین انحراف ایجاد می‌شود و این ربطی به نظریه اسلام در باب حکومت ندارد.

به نظر می‌رسد هدف اساسی بازرگان جداکردن دین از سیاست و واگذاری امور دنیا به مردم یا بی‌نیاز دانستن مردم از رهنمودهای دنیایی دین است و این دقیقاً رویکرد و شعار سکولاریسم است. این مکتب نیز هدفی جز به حاشیه‌راندن دین، دنیاگرایی، جداکردن دین از سیاست، بی‌خاصیت کردن دین و... ندارد.

نتیجه

بنابراینچه گذشت، تصورات نارسا از مسأله رهبری و راهنمایی در اسلام سبب شده نصب الاهی این رهبران نادیده گرفته شود یا به‌درستی در نظر نیاید و در مورد وحی، نبوت، امامت و زمام‌داری تصدیق‌های نادرستی نیز رخ دهند؛ زیرا اولاً، چنانکه دیدیم حقیقت وحی نادیده گرفته شده است؛ ثانیاً، به عصمت پیامبران بی‌توجهی شده است؛ ثالثاً، در قاعده لطف تشکیک شده که کاملاً توضیح دادیم و عقلانی‌بودن و سازگاری آن با آزادی و کرامت انسان را نشان دادیم؛ رابعاً، دیدگاه بازرگان در موضوع اعجاز نیز نادرست است؛ خامساً، رابطه میان دین و سیاست و نادرستی سکولاریسم نیز آشکار شد؛ سادساً، لزوم دین‌ورزی عملی انسان ثابت شد؛ زیرا قوانین بشری برای اداره جامعه کافی نیستند.

در این خصوص به طور واضح می‌توان از لغزش‌هایی که مهندس بازرگان در زمینه موضوع ولایت فقیه، نظریه جمهوری اسلامی، ولایت مطلقه فقیه و مصلحت نظام اسلامی مرتکب شده، نام برد که به وضوح به سکولاریسم منتهی شده است و ایشان پنداشته، اندیشه اسلامی چنان عقیم است که نمی‌توان به واسطه آن، دستاوردهایی که مکاتب سکولار، لیبرال و اومانیست غربی دارند، به دست آورد. پس باید به آنها روی آورد و روشن است که با التزام به آنها نمی‌توان به آخرتی که اسلام وعده کرده است، اندیشید؛ چه رسد به دستیابی به کمال اخروی و بهشت موعود!

منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید.
۲. ابن‌بابویه قمی (صدوق)، ابو جعفر محمد، ۱۴۰۸، *عسل الشرایع*، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۳. بازرگان، مهدی، ۱۳۵۴، *درس دینداری*، تهران، بعثت.
۴. _____، ۱۳۵۶، الف، *انگیزه مذهب*، تهران، نشر پژوهش‌های اسلامی.
۵. _____، ۱۳۵۶، ب، *آفات توحید*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۶. _____، ۱۳۵۶، ج، *شناخت وحی*، بی‌جا، رسالت قلم.
۷. _____، ۱۳۵۷، الف، *راه بی‌انتهای*، تهران، جهان آرا.
۸. _____، ۱۳۵۷، ب، *انسان و زمان*، تهران، میثاق.
۹. _____، ۱۳۶۱، *بازگشت به قرآن*، تهران، انتشارات قلم.
۱۰. _____، ۱۳۶۲، *گمراهان*، تهران، نهضت آزادی.
۱۱. _____، ۱۳۶۳، *انقلاب ایران در دو حرکت*، تهران، نهضت آزادی.

۱۲. _____، ۱۳۶۴، *بازیابی ارزش‌ها*، تهران، نشر نهضت آزادی.
۱۳. _____، ۱۳۷۴، الف، «مصاحبه با عبدالعلی بازرگان؛ قرآن پژوهی پدر از نگاه فرزند»، *مجله ایران فردا*، شماره ۲۳، دی.
۱۴. _____، ۱۳۷۴، ب، *پا به پای وحی*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۵. _____، ۱۳۷۴، ج، «سخنرانی بازرگان در انجمن اسلامی مهندسين»، *مجله کیان*، شماره ۲۸، بهمن.
۱۶. _____، بی تا، الف، *بررسی نظریه اریک فروم*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۷. _____، بی تا ب، *مسجد و اجتماع*، بی جا، بی نا.
۱۸. جرجانی، سیدشریف، ۱۳۲۵، *شرح المواقف*، قم، شریف الرضی.
۱۹. طوسی، نصیرالدین، ۱۴۰۷، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم، جامعه مدرسین.